

وجوب ایمان به ملائکه از نظر قرآن

(۱)

سیده طاهره موسوی

تأمل در آیات قرآن نشان از آن دارد که ملائکه دسته‌ای از موجودات‌اند که علاوه بر آن که در ساختار خلقت از رتبه‌ای خاص و جایگاهی ویژه برخوردارند، ایمان بدانها واجب بوده و دشمنی با آنها به تصریح آیه ۹۸، سوره بقره موجب کفر است. همچنین در آیاتی مانند ۲۸۵ و ۱۷۷ سوره بقره، ایمان به ملائکه، هم ردیف ایمان به خدا ذکر شده که اهمیت و ضرورت مسأله را نشان می‌دهد. اما سر و چوب ایمان به ملائکه چیست و چرا ایمان به این موجودات نزد خداوند تا این اندازه مهم است؛ برخی معتقدند که ایمان به ملائکه لازمه ایمان به نبوت است چرا که ملائکه حاملان وحی الهی‌اند و هر کس منکر وجود حاملان وحی شود در واقع نبوت را انکار کرده است. اما دقت در کنه مطلب این حقیقت را آشکار می‌سازد که ایمان به ملائکه لازمه توحید است و با انکار آن توحید فعلی و افعالی حق تعالی مخدوش می‌شود.

۱. طرح مسأله

فرهنگ قرآنی، این موجودات، مقربان درگاه الهی و مسبحان دائمی پروردگار و رسولان الهی‌اند که در تدبیر امور عالم و وساطت در فیض و قبض ارواح، ایفاء نقش

ملائکه دسته‌ای از مخلوقات الهی هستند که در نظام خلقت از اهمیت خاص و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. در

می‌کنند. تأمل در آیات قرآن حکایت از آن دارد که ایمان به ملائکه امری واجب و ضروری است تا آنجا که منکر آنها در زمره کافران خواهد بود. اما دلایل و شواهد نقلی بر وجود ایمان به ملائکه کدام‌اند و هر کدام مدعای ما را چگونه ثابت می‌کنند؟ همچنین علت و سرّ وجوب ایمان به ملائکه چیست و چرا آیات قرآنی تا این حد بر ایمان به ملائکه تأکید داشته و آن را مکرراً تذکر داده است؟ در این قسمت از مقاله ابتدا از دلایل و شواهدی که ایمان به ملائکه را واجب کرده، بحث می‌کنیم و سپس روشن می‌سازیم که راز این که انسان‌ها باید به ملائکه مؤمن باشند و انکار آنها مستلزم کفر است چیست.

۲. وجوب ایمان به ملائکه

قبل از ورود به بحث و ارائه دلایل بر وجوب ایمان به ملائکه، خوب است از معنای وجوب بحث کرده و تصور صحیحی از صورت مسأله ترسیم نماییم تا گرفتار مغالطه اشتراک لفظ نشویم. وجوب در علوم مختلف، معانی متفاوتی دارد. برای مثال در علم فقه واجب در

مقابل حرام به کار رفته و مراد آن است که مکلف به امتثال آن مستحق ثواب و متمرد از آن مستوجب عقوبت است. این همان وجوب شرعی است که از ناحیه شرع انجام آن الزامی است.^(۱) در فلسفه نیز وجوب معنای خاصی دارد که عبارت است از: «کون وجوده ضروریاً له»^(۲) وجوب یک امر یعنی وجود، برای آن امر ضروری باشد و از آن قابل سلب نباشد.

حال به نظر می‌رسد مراد از وجوب ایمان به ملائکه وجوب شرعی است. بدین معنا که مکلف باید امر ایمان به ملائکه را امتثال کرده و منکر آنها نباشد و گرنه مستوجب عقوبت خواهد بود.

خالق هستی و آفریننده عالم در آیات و روایات فراوانی از موجوداتی به نام «ملائکه» سخن به میان آورده و برای آنها صفات و ویژگی‌هایی مانند عصمت^(۳)، مسیح خداوند^(۴) و مجری فرامین او^(۵)

۱. امام خمینی، رساله توضیح المسائل، ص ۵۲۵.

۲. طباطبائی، نهاية الحکمة، ص ۵۵.

۳. تحریم، ۷.

۴. بقره، ۳۰.

۵. انبیاء، ۲۷.

برشمرده و وظایف و رسالت‌های مختلفی را مثل تدبیر امور عالم، ارسال وحی^(۱)، قبض ارواح مؤمنان^(۲) و ظالمان^(۳)، رسالت مراقبت اعمال^(۴) بر دوش آنها نهاده است.

در کنار این آیات، دسته‌ای از آیات را می‌بینیم که در آنها انسان به ایمان به ملائکه فراخوانده شده است. ایمان نزد اهل لغت از ماده «أمن» به معنای سکون بوده و اصل آن آرامش نفس و زوال خوف است. همچنین به معنای تصدیق می‌باشد.^(۵) مفسران در توضیح معنای ایمان گفته‌اند: «الایمان بالله هو العقد علی توحیده وما شرع من الدین. والایمان بالرسول هو العقد علی کونه رسولاً مبعوثاً من عند ربه امره امره ونهیة نهیة وحکمہ حکمہ من غیر أن یکون له من الأمر شیء»^(۶) «ایمان به خداوند عبارت است

مطابق این بیان مراد از ایمان با توجه به متعلق آن متفاوت است. یعنی ایمان عبارت از عقد و تصدیق قلبی است و سعه و ضیق آن بستگی به متعلقش دارد. بر این اساس ایمان به خداوند به معنای تصدیق به وحدانیت او و امتثال دستورات الهی است و ایمان به رسول عبارت است از ایمان به این که او از جانب خداوند مبعوث بوده و طاعت او (پیروی از امر و نهی و حکم او)، طاعت خداست.

با این وصف ایمان به ملائکه یعنی فرد باید به وجود آنها و لوازم وجودی آنها که عبارت است از رسالت، جایگاه و مقام آنها تصدیق داشته و معترف باشد.

بنابراین مؤمن به دین اسلام در واقع کسی است که در کنار اعتقاد قلبی به اصول دین، به ملائکه نیز ایمان داشته و

از اعتقاد قلبی بر یگانگی او و بر آن دینی که تشریح کرده و ایمان به رسول عبارت است از اعتقاد به این که او فرستاده خداست و امر او امر خدا و نهی او نهی خدا و حکم او حکم خداست بدون آن که خودش از پیش خود اختیار داشته باشد».

۱. نحل، ۱۰۵.

۲. نحل، ۳۵.

۳. نحل، ۳۱.

۴. انفطار، ۱۰-۱۳.

۵. مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۱۵۰.

۶. طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۴۵.

همین جا آشکار می‌گردد. ایمان جاهلانه مبتنی بر مرتبه ضعیفی از معرفت بوده حال آن که ایمان عالمانه بر شناختی قوی استوار است. امیرالمؤمنین و امام الموحدین از این دو ایمان به ایمان ثابت و مستقر در قلب و ایمان عاریتی و زوال‌پذیر تعبیر نموده‌اند: «فمن الایمان ما یکون ثابتاً مستقراً فی القلوب ومنه ما یکون عواری بین القلوب والصدور»^(۲) «ایمان بر دو گونه است: یکی ثابت و مستقر در قلوب و دیگری موقت و عاریه‌ای بین قلبها و سینه‌ها». در بیان دیگری، حضرت، مؤمن را این گونه توصیف کرده‌اند: «المؤمن کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف؛ مؤمن مانند کوه استواری است که باد و طوفان نمی‌تواند آن را تکان دهد». این ایمان ناظر به درجات اعلای معرفت است.

۲.۱. دلایل نقلی بر وجوب ایمان به ملائکه

گفتیم که ایمان به ملائکه از مسائل

قلباً بدانها معتقد باشد. عکس نقیض این گزاره آن است که عدم اعتقاد به ملائکه و انکار آنها مستلزم خروج از دین می‌باشد که البته در آیه‌ای از قرآن به این امر تصریح شده است.^(۱)

نکته قابل توجه آن که ایمان و اعتقاد به امری، فرع بر شناخت و معرفت بدان است. به عبارت بهتر لازم است ابتدا شناخت صحیح و معرفت دقیق نسبت به متعلق ایمان حاصل شود تا سپس اعتقاد و ایمان بدان معنا پیدا کند. در واقع رابطه شناخت و ایمان، رابطه تصور و تصدیق است. یعنی همان گونه که تصور بر تصدیق تقدم رتبی دارد، شناخت و معرفت نیز بر ایمان مقدم است. همچنین همان گونه که تصدیق به میزان تصور میسور است، به همان اندازه که معرفت حاصل شود، ایمان محقق می‌گردد. به عبارت واضح‌تر، ایمان امری ذو مراتب بوده و درجات متفاوتی دارد. هر چه شناخت و معرفت نسبت به امری عمیق‌تر و دقیق‌تر باشد، محصول و ثمره بیشتری از مراتب ایمان را به دنبال خواهد داشت. تفاوت میان ایمان جاهلانه و عالمانه از

۱. بقره، ۹۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

اعتقادی بوده و بر هر مکلفی ایمان بدانها واجب می‌باشد. اما در چه آیاتی به این امر پراخته شده و این امر چگونه از آیات قرآن مستفاد است؟ در این قسمت از بحث به ارائه و بررسی آیات قرآنی مشیر به این معنا می‌پردازیم:

أ. ﴿أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ...﴾ «رسول به آنچه از طرف پروردگارش به او نازل شده ایمان آورده و مؤمنان همه به خدا و ملائکه او و کتاب‌ها و رسولان او ایمان آورده‌اند»^(۱) این آیه با صراحت دلالت بر وجوب ایمان به ملائکه دارد، چرا که طبق آن مؤمن کسی است که به خدا و ملائکه و کتب و رسل الهی ایمان داشته باشد. یعنی ایمان کامل، ایمان به مجموعه این موارد است به نحوی که نبودن یکی از این موارد موجب نقصان در ایمان می‌باشد. به عبارت دیگر، معطوف آمدن «ایمان به ملائکه» به «ایمان به خدا» در این آیه، این نتیجه را به دنبال دارد که همان گونه که منکر خدا از زمره مؤمنان خارج است و کافر محسوب می‌شود، منکر ملائکه نیز

کافر خواهد بود.

ب. ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولَّوْا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَأَوْلَىٰ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ «نیکی تنها به این نیست که (هنگام نماز) روی خود را به سمت مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی کسانی هستند که به خدا، معاد، ملائکه، کتب آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند».^(۲) در آیه مذکور خداوند تبارک و تعالی اصل و زیربنای همه خوبی‌ها را ایمان به مبدأ، معاد، ملائکه، کتاب و انبیاء الهی معرفی نموده که اهمیت و ضرورت ایمان به ملائکه از هم ردیف آوردن آن با مبدأ و معاد روشن می‌شود. نکته قابل توجه آن که در این آیه متعلق ایمان پنج مورد ذکر شده که هر کدام از این موارد در تکمیل ایمان نقش دارند و نداشتن یکی از این‌ها فرد را از دایره مؤمنان خارج کرده و در سلک کافران درخواهد آورد. از این رو فرد مؤمن همان گونه که به خدا معتقد است

۱. بقره، ۲۸۵.

۲. بقره، ۱۷۷.

باید به ملائکه نیز ایمان داشته باشد. همچنین نکته‌های تأکیدی موجود در آیه حائز اهمیت است، زیرا در آیه نفرمود: «نیکوکار» کسانی است که... بلکه فرمود: «نیکی» کسانی هستند که... و علت آن است که در ادبیات هنگامی که می‌خواهند درجه تأکید را در چیزی بیان کنند آن را به صورت مصدری می‌آورند نه به صورت وصف.

نتیجه این که آیه مذکور بالاترین مرتبه نیکوکاران را کسانی معرفی می‌کند که ایمان به خدا، معاد، ملائکه و... دارند. نکته دیگر این که در ذیل آیه فرمود: «اینها همان راستگویان و پرهیزگاران هستند». این امر خود تأکید دیگری است هم بر اصل ایمان و هم بر نصاب ایمان.

ج. «من کان عدوًّا لله و ملائکته و جبرئیل و میکال فان الله عدوٌّ للكافرین»، «کسی که دشمن خدا و ملائکه او و جبرئیل و میکائیل است کافر است و خدا دشمن کافران است»^(۱) در این آیه شریفه دشمن ملائکه کافر شمرده شده است، به این نحو که «من» در آیه شرطیه است و جواب آن محذوف می‌باشد. یعنی هر کس دشمن

ملائکه و جبرئیل و میکائیل است کافر است. از این که دشمنی با ملائکه موجب کفر است، می‌توان استفاده کرد که قبول و پذیرش و ایمان به آنها لازم و ضروری است.

د. «یا ایُّها الذین آمنوا آمنوا بالله والکتاب الذی أنزل من قبل و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر فقد ضلّ ضلالاً بعیداً»، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا و رسولش و کتابی که بر او نازل کرده و کتاب (آسمانی) که قبلاً فرستاده شده ایمان (واقعی) بیاورید، کسی که خدا و ملائکه و روز بازپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است»^(۲).

در صدر آیه، خداوند به مؤمنان امر می‌کند که به خدا و رسول و کتابی که بر او نازل شده و کتبی که بر انبیای پیشین آمده، ایمان بیاورید و در ذیل آیه هشدار می‌دهد که هر کس به خدا و ملائکه و کتب و رسل الهی و روز قیامت کفر بورزد، در گمراهی دوری واقع شده است.

۱. بقره، ۹۸.

۲. نساء، ۱۳۶.

جدا) کافر باشد (هر چند که به بقیه ایمان داشته باشد) به حقیقت کافر است.^(۱)

تعبیر به «ضلال بعید» مبین این معناست که منکران این امور تا حدی از جاده حقیقت دور شده‌اند که بازگشتشان به آسانی میسر نیست. حال آیا کفر به ملائکه و وحی چنین ضلالتی را به دنبال دارد یا ایمان به همه اصناف ملائکه لازم است و کفر به آنها موجب ضلالت می‌شود؟ آیه اطلاق دارد. اما از این که در صدر آیه، ایمان به سه امر لازم شمرده شده ولی در ذیل آیه کفر به پنج مورد را موجب ضلالت دانسته، فهمیده می‌شود که نصاب ایمان، به آن سه امر (خدا، رسول و کتاب) ختم نمی‌شود بلکه ایمان به ملائکه و معاد هم لازم است.

اما اینکه در صدر آیه، ایمان به ملائکه نیامده، شاید بدان علت است که ایمان به آن سه امر (خدا، رسول و کتاب)، مستلزم ایمان به ملائکه نیز می‌باشد.

۳. سرّ وجوب ایمان به ملائکه

تا این جا روشن شد که در فرهنگ

حال، این که در صدر آیه، بعد از امر به ایمان، متعلق آن هر یک جدا جدا ذکر شده، مفهوم این مقصود است که ایمان به هر کدام مستقلاً واجب است. در ذیل آیه «من یکفر» نیز بعد از ذکر مَنْ شرطیه متعلق کفر «بالله و ملائکته و کتبه...» با ذکر خاص تکرار شده که مؤید و بیانگر این حقیقت است که کفر به هر یک چنین جزائی را (ضلال بعید) به دنبال دارد.

علامه طباطبایی نیز در تفسیر این آیه می‌فرماید: «مراد از واو عاطفه که چهار بار در آیه تکرار شده و او جمع نیست تا در نتیجه همه موارد نامبرده، موضوع واحدی برای حکمی واحد شوند یعنی چنین نیست که محکوم به حکم کفر کسی باشد که به همه این‌ها کفر بورزد و اگر به یکی از این‌ها ایمان داشته و به سه تای دیگر کافر باشد، کافر نیست بلکه او در این جا به معنای یا است و در حقیقت معنای آیه چنین است: هر کس به خدا یا ملائکه یا کتب یا رسل یا روز قیامت کفر بورزد، کافر است. بنابراین، آیات قرآنی ناطق است که هر کس به هر یک از آنچه در این آیه ذکر شده (به طور جدا

۱. طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۱۷۹.

قرآن ایمان به ملائکه واجب است اما چرا و به چه علتی ایمان به ملائکه واجب و ضروری است و اساساً چه سرّی در این امر نهفته است؟ چرا اگر کسی به ملائکه مؤمن نباشد از زمره کفار است؟ در تبیین و توضیح این بحث، از براهین عقلی مدد جسته و می‌کوشیم تا از منظر عقل، حکمت و سرّ آن را بیابیم. ممکن است اشکال شود که: «احکام الله تعبدی و توقیفی هستند و دین الله لا یصاب بالعقول» لذا رسیدن به سر و جوب نه ممکن است و نه مفید، همین اندازه که معتقدیم احکام الهی دارای حکم و مصالحی است، کافی است.

در جواب می‌گوییم: این روایت ناظر به اسرار احکام شرعی فرعی جزئی است و نسبت به این گونه احکام عملی، هر غیر مجتهدی باید مقلد باشد زیرا عقل، مدرک کلیات است نه جزئیات. بنابراین رسیدن به سر احکام جزئی ممکن نیست مگر آن که به اصطلاح «منصوص العله باشد» یعنی شارع با صراحت، علتش را بیان کرده باشد. اما باید دانست که در حوزه مسائل اعتقادی، طبق نظر همه فقها

تقلید جایز نیست و فرد مکلف باید تحقیق کند و سرّ آن را دریابد، سپس بپذیرد. البته هر مکلفی به قدر توان و ظرف وجودیش، موظف به تحقیق است. مسأله ایمان به ملائکه نیز، مسلماً از مسائل اعتقادی ماست چرا که این مسأله در آیات قرآن، هم ردیف ایمان به خدا و کتب و رسل الهی آمده و منکر آن، کافر شمرده شده است. از این رو به هیچ وجه نمی‌توان در این مسأله تقلید کرد (یعنی بدون دلیل و کورکورانه به آنها معتقد شد) که در این صورت این اعتقاد پوچ و بیهوده خواهد بود.

اما در توضیح این امر که ایمان به ملائکه از اعتقادات است باید گفت: به یک اعتبار، مجموعه دستورات دینی شامل سه بخش است: اعتقادات، اخلاق و احکام. ایمان به ملائکه از اخلاقیات و احکام نیست، زیرا منکر این امور (اخلاق و احکام) کافر محسوب نمی‌شود و انکار یکی از امور اخلاقی یا احکام شرعی به ایمان کسی آسیب نمی‌رساند، مگر آن که مسأله از ضروریات باشد به نحوی که با انکارش تنزلتی در اصول دین رخ دهد.

پس به طور مسلم، ایمان به ملائکه در زمره مسائل اعتقادی قرار دارد. لذا جستجو از سرّ و علت وجوب آن، بر هر مکلفی فرض و لازم است.

اما جای این سؤال باقی است که ایمان به این دسته از مخلوقات، از لوازم کدام یک از اصول سه گانه دین می باشد؟ به عبارت دیگر انکار این امر، کدام یک از اصول دین را متزلزل می سازد؟

آنچه در بادی امر به ذهن می رسد این است که ایمان به ملائکه از لوازم اعتقاد و ایمان به نبوت است و با انکار آن، اصل نبوت متزلزل می شود. دلیل بر اثبات این مدعا آن که ایمان به ملائکه، مقدمه ایمان به وحی است. زیرا ملائکه مأمور انزال کتب و احکام شریعت بر پیامبران می باشند. به همین دلیل، در آیاتی از قرآن ایمان به ملائکه مقدم بر ایمان به کتب و رسل آمده و این تقدم، نشان دهنده آن است که انکار ملائکه در حقیقت انکار وحی و نبوت و به نحوی انکار معاد است و عقل با توجه به این مقدمات، حکم به لزوم ایمان به ملائکه می نماید.

لکن با اندک تأمل و تعمق روشن

می شود که این دلیل، اخص از مدعاست. چرا که آیات و روایات، ایمان به همه اصناف ملائکه را لازم و ضروری معرفی کرده است حال آن که با این دلیل، صرفاً وجوب ایمان به ملائکه وحی ثابت می شود و با اقامه دلیل اخص، نمی توان اعم را نتیجه گرفت؛ لذا با این دلیل، وجوب ایمان به کل ملائکه ثابت نمی شود. پس نمی توان ایمان به ملائکه را تنها لازمه اصل نبوت دانست.

۳.۱. ایمان به ملائکه لازمه توحید

تأمل و تدبر در مسأله این حقیقت را بر انسان آشکار می سازد که ایمان به ملائکه از لوازم مهم و اساسی توحید است. بدین معنا که هر کس به ملائکه ایمان نداشته و قائل به وجود چنین موجوداتی نباشد، در واقع وحدانیت خداوند را منکر شده است. به عبارت بهتر فهم صحیح و همه جانبه نسبت به توحید باری تعالی مستلزم اعتقاد به وجود ملائکه خواهد بود. اما پیش از آوردن دلائل و اثبات مدعا، ارائه مقدمه ای ضروری به نظر می رسد.

می توان به طور اعم مدعی شد که

در افاضه خیر از معطی حق به ماعدای از موجودات واسطه باشد.^(۱)

ب. در بیان دیگری صدرالمتألهین بر ضرورت وجود ملائکه چنین برهان اقامه می‌کند: «حق صریح در صنع باری تعالی و حکمتش در ایجاد عالم به نحوی که از جانب خداوند خالی از قصور و شرور باشد به وضوح روشن نخواهد شد مگر بعد از بیان کیفیت ترتیب وجود و این که صدور موجودات از خداوند باید به ترتیب الأشرف فالأشرف باشد».^(۲) ایشان سپس برای اثبات مدعای خود چنین دلیل اقامه می‌کند: «خداوند تبارک و تعالی در ذات و صفات واحد است و فعل او باید واحد باشد به وحدت حق و باید واجب باشد از این جهت که مقوم است به قیومیت حق و غنی باشد به غنای حق. چنین فعلی نمی‌تواند عرض باشد چون به جوهر محتاج است. صورت هم نمی‌تواند باشد چون صورت نیازمند ماده است.

همه حکمای الهی اعم از مشائین، اشراقین و اصحاب حکمت متعالیه قائل به وجود عالمی هستند که واسطه در ایصال فیض به مادون است. ساکنان این عالم را که «عالم عقل» نام دارد، موجودات مجردی تشکیل می‌دهند که نقش وساطت بین مفیض علی الاطلاق و مستفیض را برعهده دارند. فلاسفه از این موجودات با عنوان «عقول مفارق» یاد می‌کنند که با ملائکه‌ای که در لسان شرع آمده، قابل تطبیق است. اهم دلایل حکما مبنی بر ضرورت وجود عقول مفارق (ملائکه) از این قرار است:

اولین راه برای اثبات مدعا قاعده «الواحد» است که طبق آن صدور کثیر از واحد ممتنع می‌باشد. زیرا اگر از واحد بسیط من جمیع الجهات، کثیر و مرکب بی‌واسطه صادر شود موجب کثرت و ترکیب در مصدر خواهد شد و این خلاف فرض و محال است. از طرف دیگر عالم ماده، کثیر و مرکب است لذا صدور آن بی‌واسطه از حق تعالی محال می‌باشد. پس لازم و ضروری است اقرب موجودات به حق تعالی واحد بسیطی باشد که در ذات و فعلش از غیر حق مستغنی است تا بتواند

۱. ملاصدرای شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة، ج ۷، ص ۲۶۲.

۲. ملاصدرای شیرازی، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۳۵۶.

هیولا نیز نیست زیرا هیولا بدون صورت محال است. جسم هم نمی‌باشد چون صدور جسم مرکب از ماده و صورت از واجب تعالی بدون واسطه محال است نه به خاطر بخل مبدأ و قصور فاعل، بلکه به جهت شدت نور وجود. بنابراین باید «اول ما خلق الله عقل» باشد. چنان که در حدیث مشهور وارد است و این برهان موافق با اعتقاد اصحاب ادیان می‌باشد»^(۱).

حاصل سخن آن که این برهان ضرورت وجود ملائکه را با توجه به وحدت حقه خداوند ثابت می‌کند. لذا آن که معتقد به توحید است به ناچار می‌باید به ملائکه نیز ایمان داشته باشد.

ج. از دیگر ادله‌ای که بر وجود ملائکه به وضوح دلالت دارد قاعده «امکان اشرف» است. این قاعده که از اصل امتناع صدور کثیر از واحد محض استخراج شده، در بیانات فلاسفه جایگاه ویژه‌ای دارد. چنان که ابن سینا در شفا ترتیب نظام وجود را بر این قاعده مبتنی دانسته است.^(۲) همچنین شیخ اشراق در آثار خود از این قاعده برای اثبات عقول

استفاده نموده است.^(۳) صدرالمتألهین نیز ضمن تجلیل از این قاعده می‌گوید: «مؤدای این قاعده کریم و فوئادش کثیر و منافعش وافر و خیرات و برکاتش جلیل است».^(۴) قاعده امکان اشرف عبارت است از این که در تمام مراحل وجود لازم است ممکن اشرف بر ممکن اخس مقدم باشد. به عبارت دیگر هرگاه ممکن اخس موجود شود ناچار باید پیش از آن ممکن اشرفی موجود شده باشد. مثلاً هنگامی که نفس و عقل را در نظر بگیریم و با یکدیگر مقایسه کنیم، مطمئن خواهیم شد که عقل برتر از نفس است؛ در این صورت اگر به صدور وجود نفس آگاه باشیم به صدور وجود عقل پیش از آن نیز آگاه خواهیم بود.^(۵) مفاد این قاعده نیز مثبت مدعای ما مبنی بر ضرورت وجود ملائکه در نظام هستی است چرا که هستی

۱. همان.

۲. ابن سینا، الهیات شفا، ص ۱۴.

۳. شیخ اشراق، حکمة الاشراق، ص ۳۸۹.

۴. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الأربعة، ج ۷، ص ۴۵.

۵. ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۳۳.

قطعاً از این جهت است که موضوع و محمول به طور کامل متصور او نبوده که در این صورت، ممکن است بدیهی‌ترین قضیه که همان «کل بزرگتر از جزء است» نیز مورد خدشه قرار گیرد.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

ایمان به ملائکه از موضوعات بسیار مهمی است که بحث از آن از زوایای مختلفی قابل طرح می‌باشد. در آیات متعددی بر وجوب ایمان به ملائکه تصریح شده به گونه‌ای که آیات دالّ بر وجوب به هیچ وجه قابل توجیه یا تأویل نیست و از طرفی از نحوه دلالت آیات بر وجوب ایمان (که ایمان به آنها هم ردیف ایمان به خدا و کتب و رسل الهی آمده) استفاده می‌شود که ایمان به ملائکه از مسائل اعتقادی است. یعنی از مسائلی است که در حوزه اعتقادات و حکمت نظری مطرح است و عقل باید به سرّ این وجوب راه یابد تا ایمان او از مرحله تقلید رهیده و به مرحله تحقیق ارتقاء یابد. چرا که بطلان ایمان تقلیدی در حوزه اعتقادات امری روشن و بدیهی است. لذا این مسأله از حوزه تعبدیات

موجودات مادی و عالم دنی مستلزم موجودات مجرد و عالم عقلی می‌باشد.

د. دیگر آن که میان مفیض و مفاض علیه مناسبت لازم است و خداوند تبارک و تعالی که مفیض علی الإطلاق است، واحد محض و فوق تمام و کمال می‌باشد. از طرف دیگر عالم ماده، کثیر و ناقص است حال اگر از کمال محض ابتدائاً ناقص محض صادر شود، مناسبت لازم، منتفی خواهد بود.

نتیجه این که با توجه به این مقدمه و مطابق دلایل ارائه شده، حکما وجود عالم عقول را ضروری دانسته و عدم آن را محال می‌شمرند. همین امر می‌تواند مدعای ما را مبنی بر این که ایمان به ملائکه لازمه اعتقاد به توحید است، به روشنی تبیین نماید چرا که انکار عالم عقول یا همان ملائکه مستلزم انکار توحید فعلی و افعالی حق تعالی بوده و موجب کفر می‌گردد که آیات قرآنی بدان تصریح نموده‌اند. نکته دیگر آن که این امر از قضایایی است که هرگاه موضوع و محمول آن به درستی تصور شود تصدیق بدان بدیهی است و اگر کسی خدشه کند

خارج می‌باشد و عقل را به کاوش در سر این وجوب و امی دارد که چرا و به چه دلیل ایمان به ملائکه واجب و منکرش کافر است و عدم ایمان به آنها چه خللی در دین پدید می‌آورد؟

بعد از تأمل و کنکاش و پیمودن مسافت‌های علمی به این جواب دقیق نائل می‌شویم که ایمان به ملائکه از لوازم توحید است و مفاد قاعده متقن «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد؛ از واحد جز واحد صادر نمی‌شود» و لزوم تناسب بین مفیض علی الاطلاق و واحد محض و وجود فوق تمام و کمال و مفاض علیه و لزوم ترتیب در صدور موجودات مجموعاً وجود ملائکه را در نظام خلقت و مراتب هستی ضروری می‌سازد که با انکار آن اثبات توحید فعلی، افعالی و ربوبی مختل می‌گردد.

خداوند حکیم می‌فرماید:

﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾

«ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾

«هر کجا باشید او با شماست».

سوره ق، آیه ۱۶

سوره حدید، آیه ۴

سعدی شیرین سخن شیرازی در دو بیت به مضمون هر دو آیه اشاره می‌کند و می‌گوید:

دوست نزدیک‌تر از من به من وین عجب‌تر که من از وی دورم
چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من، و من مهجورم

جهان با تمام زیبایی‌های خود، پرتوی از جمال و کمال حق تعالی است، تجلی او بر جهان با نام «جمیل» این همه زیبایی‌ها آفرید.

خواجه شیراز به این حقیقت با اصطلاح عرفانی اشاره می‌کند:

حسن روی تو، یک جلوه که در آینه کرد
این همه عکس می و نقش نگارش که نمود

این همه نقش در آینه اوهام افتاد
یک فروع رخ ساقی است که در جام افتاد